

توجه در اندیشه سیمون وی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۲/۱۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۹/۲۲

زهره قاسم‌زاده^۱

سید مصطفی موسوی اعظم^۲

احسان ممتحن^۳

چکیده

سیمون وی بیش از هر فیلسوف و عارفی به توجه التفات داشته است. تفکرات او درباره توجه صرفاً یک مسئله شناختی، علمی یا روان‌شناختی نیست، بلکه تأثیرات مستقیم و دامنه‌داری در آموزش، الهیات و حتی سیاست دارد. او توجه را به عنوان یک روش زندگی چه در سطح فردی و چه در سطح سیاسی-اجتماعی معرفی می‌کند. به باور سیمون وی، هرچند انسان چیزی را با توجه کردن خلق یا ایجاد نمی‌کند، اما موجب حیات بخشیدن به چیزی می‌شود که مورد توجه واقع شده است، و البته آن توجهی به امور پیرامون حیات می‌بخشد که «تاب» باشد. توجه ناب عاری از هر گونه دلبستگی است و انسان از طریق آن خود را از امور تخیلی و توهمی می‌رهاند و به حقیقت نائل می‌گردد. به همین خاطر آنچه آدمی را به توجه ناب رهنمون می‌سازد تمنای بدون مقصود است. از سوی دیگر سیمون وی از تعلیق اندیشه به عنوان وضعیتی از توجه ناب نام می‌برد که همان تاب آوردن خلاً و در انتظار نشستن است. در نظر سیمون وی، توجه ناب می‌تواند به مثابه عشق در نظر آید، زیرا همان طور که توجه رضایت دادن به چیزی غیر از خود است، عشق نیز نیازمند شناسایی واقعیت با روی‌گردانی از خود است. سیمون وی اخلاق مبتنی بر توجه را مطرح می‌کند و با معطوف کردن توجه به سمت پروردگار، نه تنها اخلاق فردی، بلکه معرفت‌شناسی و فلسفه سیاسی-اجتماعی‌اش را بنا می‌کند و توجه را، در کنار لطف الهی، همچون پادزهری برای نجات انسان ضروری می‌داند.

کلیدواژه‌ها

توجه، توجه ناب، عشق، تخیل، سیمون وی

۱. کارشناس ارشد فلسفه و کلام اسلامی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه یاسوج، ایران.

(lqasemzadeh@gmail.com)

۲. استادیار گروه فلسفه، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه یاسوج، ایران. (نویسنده مسئول)

(mostafa.mousavi64@gmail.com)

۳. دانشیار گروه ریاضی، دانشکده علوم پایه، دانشگاه یاسوج، ایران.

(ehsan.momtahen1351@gmail.com)

Attention in Simone Weil's Thought

Zahra Qasemzadeh¹
Seyyed Mostafa Mousavi Azam²
Ehsan Momtahan³

Reception Date: 2020/05/01
Acceptance Date: 2020/12/12

Abstract

Simone Weil has considered *attention* more than any other philosopher and mystic. Her thoughts on attention are not merely cognitive, scientific, or psychological issues, rather, it has direct and far-reaching effects on education, theology, and even politics. She expresses attention as a way of life, both at individual and socio-political levels. According to Simone Weil, although man does not create or make anything by paying attention to it, attention brings life to what is being attended to. Only that man's attention to surrounding matters is a life-giving one which is "pure". Pure attention is free from any attachments and through which man frees himself from imaginary and illusory matters and achieves the truth. What leads a person to pure attention is "to desire without an object". On the other hand, Simone Weil refers to the suspension of thought as a state of pure attention, which is to endure void and wait. In Simone Weil's view, pure attention can be considered as love, because just as attention is consenting for anything other than oneself, so love also requires recognizing reality by turning away from oneself. Simone Weil introduces attention-based ethics, and by turning one's attention to God, not only she builds her individual ethics, but also her epistemology and socio-political philosophy. And along with divine grace, she considers attention as an antidote which is necessary for man's salvation.

Keywords

Attention, Pure Attention, Love, Imagination, Simone Weil

-
1. Master of Philosophy and Islamic Theology, faculty of Literature and Humanities, Yasouj University, Iran. (lqasemzadeh@gmail.com)
 2. Assistant professor at the department of Philosophy, faculty of Literature and Humanities, Yasouj University, Iran (Corresponding Author)
(mostafa.mousavi64@gmail.com)
 3. Associate professor at the department of Mathematics, Faculty of Basic Sciences, Yasouj University, Iran. (ehsan.momtaha1351@gmail.com)

۱. مقدمه

«توجه»، به مثابه یک مسئله فلسفی، به صورت پراکنده در آثار برخی فیلسوفان آمده و به گونه‌ای به اهمیت آن اشاره شده است. اما تا پیش از قرن نوزدهم، که دوره‌ای حیاتی در توسعه علم روان‌شناسی بود، به شکل جدی مورد توجه فیلسوفان قرار نگرفته بود. در قرن نوزدهم، در حالی که برخی «توجه» را یک امر رازآمیز و پیچیده می‌دانستند، برخی دیگر به توجه چون امری بدیهی می‌نگریستند و تلاش داشتند از پیچیدگی آن بکاهند. برای مثال، از میان برجسته‌ترین این آثار در این دوران می‌توان به کتاب *اصول روان‌شناسی ویلیام جیمز* اشاره کرد که در آن چنین آورده است: «هر کسی می‌داند که توجه چیست» (James, 1950, 256). هرچند جیمز از پیچیدگی نقش توجه در پدیده‌های ادراکی می‌کاهد، اما برای توجه یک نقش تبیینی مهم قائل است و آن این که موجب بروز رفتار در انسان می‌شود. مثلاً او ادعا می‌کند که «اراده^۱ چیزی جز همان توجه نیست» (James 1950, 424). او به موجب نگرشی که نسبت به «توجه» داشت، از دو فرآیند سخن می‌گوید که به توجه ختم می‌شوند.

در ادامه جیمز با اشاره به رویکرد فرانسیس برادلی^۲ سعی در مقایسه نگرش خود با او در قبال مفهوم توجه دارد. زیرا برادلی از دیدگاهی دفاع می‌کند که طبق آن، توجه از نوع پدیده‌هایی نیست که بتوانیم یا نیاز باشد برای آن یک نظریه مستقل ارائه دهیم. برادلی جزئیات زیادی درباره این مسئله مطرح نمی‌کند و حتی بعدها چنین می‌آورد: «آیا کنش خاصی به عنوان توجه وجود دارد؟» (Rozelle-Stone & Davis, 2020). هرچند برادلی از اصطلاحات جان لاک استفاده نمی‌کند، اما موضع برادلی در اینجا با ادعای جان لاک که توجه را یک شیوه اندیشه می‌داند اشتراک زیادی دارد. موضع برادلی همچون موضع لاک این است که آنچه برای توجه اهمیت دارد بحث نوع فرآیند نیست، لذا او شمارش کردن فرآیندها برای ساختن یک نظریه درباره توجه را (بر خلاف جیمز) کار اشتباهی می‌داند. (Rozelle-Stone & Davis, 2020). البته باید متذکر شد که در قرن نوزدهم، نظریه‌های توجه به مرور از رویکرد برادلی فاصله گرفتند و بیشتر به دنبال یک نظریه مستقل و ارائه فرآیند برای توجه رفتند. اما هر چه زمان بیشتر به جلو پیش می‌رفت استدلال‌ها و آزمایش‌های گوناگون نشان می‌دادند که در واقع کسی نمی‌داند توجه چیست و این که توجه چیزی نیست که بتوان آن را در آزمایشگاه بررسی کرد؛ حتی نمی‌توان آن را

از جمله فرآیندهای ساده دانست. بدین ترتیب، دیگر توجه امری ساده نبود، بلکه به مثابه امری رازآمیز به آن می‌نگریستند.

در حالی که بسیاری از روان‌شناسان، دانشمندان اعصاب و فلاسفه درباره توجه صحبت کرده‌اند، سیمون وی (۱۹۰۹-۱۹۴۳) فیلسوف، فعال اجتماعی و عارف معاصر فرانسوی، بیش از هر فیلسوف و عارفی به توجه التفات داشت و معتقد بود که اگر توجه به طور عمیق درک شود، به وضوح می‌توان دریافت که یک مسئله مهم واجد ابعاد اجتماعی و فردی است. تفکرات سیمون وی درباره توجه آنجا شکل منحصر به فرد به خود می‌گیرد که آن را صرفاً یک مسئله شناختی، علمی یا روان‌شناختی نمی‌داند و برای آن تأثیرات مستقیم و دامنه‌داری در آموزش، الهیات و حتی سیاست در نظر می‌گیرد. او توانست از طریق هستی‌ای که به زندگی متمرکزانه و متوجهانه می‌دهد، هنر عشق ورزیدن و هنر بودن را به گونه‌ای خاص و متفاوت بیان کند. سیمون وی در نمایش توجه تحت تأثیر آیین‌هایی چون هندوئیسم و بودیسم یا مکاتبی چون ذن‌بودیسم و تائوئیسم و به ویژه فلسفه رواقی بوده است.

به مرور، سیمون وی مسیحیت افلاطونی را به عنوان هسته تفکرات دینی خود پذیرفت و بدین طریق به شکل کاملاً واضح و آشکاری از فلسفه‌های شرقی که آنها را به صورت یک مکمل و منطبق بر خصوصیات اصلی مسیحیت می‌دید بهره گرفت. بدین سان، می‌توان این تأثیرپذیری را در مفهومی که از توجه بیان می‌کند مشاهده کرد. با این حال، در کنار این تأثیرپذیری‌ها، آنچه حقیقتاً خاص بودن توجه در نگاه سیمون وی را نشان می‌دهد زندگی متفاوت اوست که بازنمایی توجه آشکارا در آن هویدا است. توجهی که سیمون وی از آن سخن می‌گوید تنها یک نظریه‌پردازی فلسفی یا یک رویکرد عرفانی نیست، بلکه یک روش زندگی است؛ چه در سطح فردی و چه در سطح سیاسی-اجتماعی. بررسی توجه از نگاه سیمون وی می‌تواند تأثیر بسزایی در تغییر روش‌های تحصیلی حاکم در نظام آموزشی جدید داشته باشد. همچنین، توجه در خود عدالت اجتماعی را به همراه دارد، که با مطرح شدن اخلاق مبتنی بر توجه کمک شایانی در بهبود نگرش اجتماع برای زندگی بهتر خواهد داشت. ضمن این که توجه با بیداری دائمی و حضور ذهن موجب خودشناسی صحیح در سطح فردی می‌شود و نگرش انسان را نسبت به جهان و خدا تغییر می‌دهد. با نظر به اهمیت توجه در زندگی روزمره و فقدان آن در انسان امروز، آنچه در این نوشتار مورد بررسی قرار می‌گیرد تحلیل معنای توجه و سطوح

مختلف آن از نگاه سیمون وی است. در نهایت، مراتب بالای توجه، که در عشق جلوه‌گر است، توضیح داده می‌شوند که آدمی را به امر فراطبیعی متصل می‌کند.

۲. توجه و واقعیت

سیمون وی، همواره طالب واقعیت است و در جای‌جای نوشته‌هایش از سرنخ‌هایی سخن می‌گوید که خواننده را با آن آشنا می‌کند و به سمت آن سوق می‌دهد. به علاوه، واقعیت درجاتی دارد، و او از تمایز این درجات با مخاطب سخن می‌گوید، که طبق آن هر قدر چیزی کامل‌تر باشد، واقعیت کامل‌تری نسبت به چیز ناقص‌تر از خود دارد. او به خوانندگان آثارش به منظور پی بردن به چیستی واقعیت، برای درک آن و رسیدن به امر واقعی توصیه می‌کند که از غار افلاطون خارج شوند. تحت تأثیر افلاطون، او جهان را به مثابه غاری می‌داند که باید از آن بیرون آمد و آنچه بیرون از غار در انتظار انسان است خداست، خدایی که در جهان خلقت غایب است. بنابراین خداوند غایب، واقعیت مطلق است، زیرا در نگرش سیمون وی وجه تمایز واقعیت از امور موهوم و خیالی در ماندگاری و فناپذیری است و از آنجا که تنها خداست که ازلی و ابدی است، یگانه مصداق واقعیت است^۳ (Weil 2002, 220).

به موجب آنچه از واقعیت مطرح شد، هر چیزی بتواند انسان را حتی با یک لمس به واقعیت پیوند دهد تا اندک بارقه‌ای از نور بر او بتابد، در نگاه سیمون وی، کارآمد و مهم است. از این امور می‌توان به محنت^۴ و توجه اشاره کرد که از اموری هستند که آدمی را با واقعیت پیوند می‌دهند و این توانایی را دارند که انسان را از هر آنچه تخیلی و توهمی است دور کنند (Finch 2001, 12). در اهمیت بالای توجه نزد سیمون وی همین بس که او چنین تعبیری را درباره آن می‌آورد: «خداوند توجه است که حواس پرتی در آن راه ندارد» (Weil 1970, 141). اگر خداوند همان یگانه واقعیت باشد که توجه تام است، پس آدمی با توجه نکردن به یک چیز واقعیت آن چیز را انکار می‌کند، و با توجه کردن به یک چیز به آن واقعیت می‌بخشد. از این جهت، مطابق رویکرد او، «توجه چیزی است که واقعیت را در خود داراست، به طوری که هر قدر در ذهن انسان توجه بیشتری وجود داشته باشد، واقعیت وجودی آن شیء هم بیشتر می‌شود» (Weil 1956, 527).

تا اینجا مشخص شد که توجه همان امر واقعی است. وی از جمله فیلسوفانی است که بر ذهن صحه می‌گذارد. از این رو، موضع کانتی را می‌پذیرد، مبنی بر این که ذهن همان چیزی است که به واقعیت می‌گوید وجود داشته باشد یا نداشته باشد، و می‌گوید:

اتصال‌های ضروری که واقعیت جهان را تشکیل می‌دهند، در خودشان هیچ واقعیتی ندارند جز این که در عمل، محمول توجه ذهنی هستند... این فضیلت توجه ذهنی آن را تصویری از حکمت الهی می‌کند. خداوند با فعل اندیشیدن دست به خلقت می‌زند. ما با توجه ذهنی در واقع چیزی را خلق نمی‌کنیم، با این حال در دایره معلومات خود به شیوه خاصی به واقعیت حیات می‌بخشیم. (Weil 1957, 188)

از این عبارت مشخص است که انسان چیزی را با توجه کردن خلق یا ایجاد نمی‌کند، اما توجه ذهنی او موجب حیات بخشیدن به آنچه حقیقتاً هست می‌شود و عدم توجه انسان به امر واقعی به معنای عدم حیات آن چیز است، نه این که حقیقتاً وجود نداشته باشد. پس گویی این ذهن است که با توجهش بر واقعی بودن یک چیز صحه می‌گذارد.

اگر توجه همان واقعیت باشد و واقعیت چیزی جز خداوند نباشد، پس این انسان است که در مقام فاعل شناسا^۵ با معطوف کردن توجهش به چیزی حیات می‌بخشد، هرچند خالق آن نباشد. نکته‌ای که اینجا وجود دارد این است که سیمون وی هر نوع هستی‌شناسی یا حتی خودشناسی^۶ را بر مبنای انسان‌محوری صرف رد می‌کند. اشکالی که بر انسان‌محوری صرف وارد می‌شود این است که فرد به عنوان یک انسان فراموش می‌کند که دارای قدرتی محدود است. از این رو، به باور سیمون وی، هر نوع توجهی از سوی انسان به امور حیات نمی‌بخشد، بلکه توجه باید ناب باشد و انطباعی^۷ با آن همراه نباشد. انطباع هر چیزی است که از طبع، احساس، دل‌بستگی، خیال یا تأثیرپذیری بیاید. وی در این رابطه می‌گوید:

توجهی که قادر نیست با معطوف کردن خود بر امری به آن حیات ببخشد، از نوع آمیخته است؛ آمیخته از توجه و انطباع. توجه ناب چیزی نیست جز خود توجه، که در جهت خداست زیرا خدا تا آنجایی حضور دارد که توجه وجود دارد. (Weil 1956, 527)

اگر ما چنین توجهی را دربرگیرنده واقعیت در نظر بگیریم، نتیجتاً نگرش متکی بر فاعل شناسا از میان می‌رود، زیرا آدمی برای هستی بخشیدن به چیزی (آنچه واقعیت است) باید از خودش رویگردان شود و تمرکز خود را به چیز دیگری معطوف کند که همان خداست. به همین دلیل، همان گونه که سیمون وی خیر مطلق را چیزی جز خدا نمی‌داند، توجه ناب را نیز همان خدا می‌داند و نهایت توجه را در نیایش می‌داند. پس فلسفه عبادت چیزی جز این نیست: «رویکردم به نیایش این است که من لاجرم باید به چیزی جز خودم روی کنم، زیرا این مسئله رهایی از خود^۸ است» (Weil 2003, 3). بدین ترتیب در توجه ذهنی، ذهن بر چیزی غیر از خود متمرکز می‌شود.

از آنجا که وی توجه را در بردارندهٔ واقعیت اعلام می‌کند، پس همانند واقعیت، توجه نیز دارای سطوح مختلف و مدارجی است. هر اندازه میزان توجه کمتر باشد، به همان نسبت از واقعی بودن آن کاسته می‌شود. از آنجا که توجه بیشتر یک «جهت‌گیری» در نگرش سیمون وی محسوب می‌شود تا این که بخواهد یک «وضعیت» باشد، پس پایین بودن توجه یعنی تغییر در جهت‌گیری به سمت امور تخیلی و توهمی و منشأ آن چیزی جز دلبستگی نخواهد بود. در چنین شرایطی، انسان نگاه خود را به سمت چیزی جز واقعیت معطوف کرده و شروع به ارزش دادن به چیزی می‌کند که هستی حقیقی ندارد؛ یعنی خود. گزینهٔ صیانت از خود باعث می‌شود فرد احساس کند این تداوم از نوع ضرورت است و آن را حق خویش بداند، اما همان گونه که پیش‌تر آمد، اتصال‌های ضروری که واقعیت جهان را تشکیل می‌دهند، در خودشان هیچ واقعیتی ندارند، جز این که در عمل محمول توجه هستند. حال اگر انسان پایین‌ترین درجه از توجه را داشته باشد، با جهت‌گیری اشتباه، امر موهوم را به جای واقعیت ارجح می‌نهد. حال که متوجه شدیم توجه چیزی جز واقعیت نیست، پیش از پرداختن به امور تخیلی و موهوم و پیش از شناخت خود، که همگی از موانع پرورش توجه هستند، به بررسی مفهوم توجه، آن گونه که سیمون وی بیان می‌کند، می‌پردازیم.

۳. مفهوم توجه

سردرد داشتن مشکلی همیشگی در زندگی سیمون وی بود. او خاطره‌ای در این باره دارد که حایز اهمیت است:

در سال ۱۹۳۸ ده روز در صومعه بودم، از عید شعانین تا عید پاک، و همه مراسم‌های عبادی را دنبال می‌کردم. از سردرد شدید رنج می‌بردم؛ هر صدایی که می‌شنیدم همچون صدای مهیبی من را آزار می‌داد. [اما] یک بار با تلاش فراوان تمرکز کردم و توانستم خودم را از این جسم ضعیف‌الحال جدا کنم و آن را رها کنم تا با درد خودش بسوزد. از جمعیت بیرون زدم و به گوشه‌ای رفتم و در هنگام دعا خواندن، لذت ناب و وصف‌ناپذیری به من دست داد. (Weil 1951, 68)

در این شرح حال، تمرکز کردن یک روش برای خارج کردن درد است. وی فکر خودش را به جایی می‌برد که درد در آنجا راهی ندارد. در بخش دیگری از دفترچه یادداشت‌هایش، او می‌نویسد که دارد درد ناشی از سردرد را از خود دور می‌کند و به کائنات می‌فرستد و با تسامح نتیجه می‌گیرد که «درد من کمتر شد، اما کائنات از دردی که به آن وارد شد آسیب

دید» (Weil 1956, 59). خواه اینجا وی درد درونی خودش را به کائنات برون‌فکنی کند و خواه خودش را از عالم درد خارج کند، در هر صورت توجه به معنای متمرکز شدن بر چیزی و از چیز دیگری جدا شدن خواهد بود.

اما جای دیگری که او به طور برجسته‌تر به توجه می‌پردازد مقاله «تأملاتی درباره استفاده درست از تحصیلات در راستای عشق به خدا»^۹ است. او در این مقاله در تعریف توجه چنین می‌گوید:

توجه عبارت است از به حالت تعلیق در آوردن اندیشه و آن را فارق و خالی و آمادهٔ رسوخ موضوع مورد بررسی گذاشتن. این بدان معناست که باید همهٔ دانش‌هایی را که کسب کرده‌ایم و مجبور به استفاده از آنیم در خاطر و در دسترس این اندیشه نگه داریم، منتهی در سطحی پایین‌تر و نه در تماس با آن. فکر ما باید با تمامی اندیشه‌های خاص و تا به حال صورت‌بندی‌شده در ارتباط باشد، مثل مردی در [ارتفاعات] کوهستان که وقتی به پیشاپیش خود می‌نگرد، در پایین پایش جنگل‌ها و دشت‌های بسیاری را هم می‌بیند، بی آن که واقعاً به آنها نگاه کرده باشد. (وی، ۱۳۸۳: ۲۱۳)

بر اساس نوشته‌های سیمون وی، اولین چیزی که در ارتباط با توجه آشکار می‌شود انتخابی بودن آن است. انسان انتخاب می‌کند که به چیزی توجه کند و از چیز دیگری به هر دلیل فاصله بگیرد. پس توجه به شکل انتخابی از سوی فرد صورت می‌گیرد و انسان از میان منابعی که در دست دارد یکی را انتخاب می‌کند. این نگرش مخالف با این باور است که توجه می‌تواند بدون اختیار و انتخاب خودخواسته انجام گیرد، و توجه فرد به سمت چیزی معطوف شود که صرفاً جلب توجه بیشتری می‌کند، مثل زمانی که انسان توجهش ناگهان به سمت صدایی عجیب متمرکز می‌شود؛ چنین چیزی شامل مفهوم توجه از نگاه سیمون وی نمی‌شود. چالشی که اینجا پیش می‌آید این است که آیا این انتخاب از روی آگاهی^{۱۰} است یا خیر؟ زیرا فرد می‌تواند تمرکز خود را به شکل انتخابی به چیزی معطوف کند که ناشی از باورها، تمایلات یا دل‌بستگی‌هایش باشد، و این امور می‌توانند خالی از هر نوع آگاهی باشند. از آنجا که توجه در باور وی به معنای واقعیت است، پس هر نوع تمرکز انتخابی که بدون آگاهی صورت بگیرد در دامنهٔ توجه قرار نخواهد داشت، زیرا واقعیتی را بر انسان آشکار نخواهد ساخت، ولو آن باور یا دل‌بستگی «خدا» باشد. در چنین حالتی می‌توان گفت انسان خیال می‌کند بر واقعیت متمرکز شده، اما این واقعیت خدای موهوم است، زیرا بر مبنای آگاهی صورت نگرفته است. از این رو، با افزایش توجه، میزان آگاهی در فرد نیز

افزایش می‌یابد، و نتیجتاً در سطوح بالای توجه، انسان به شناخت صحیحی هم نسبت به خودش و هم نسبت به جهان و خدا می‌رسد.

اینجا بحث دیگری که مطرح می‌شود رابطه میان توجه و آگاهی است. اگر توجه به صورت انتخابی و آگاهانه شکل می‌گیرد، آیا این بدین معناست که فرد نسبت به سایر اموری که نسبت به آنها توجه ندارد ناآگاه است؟ با توجه به تعریف وی از توجه، درست است که توجه فرد می‌تواند باعث تفاوت‌هایی در تجربه آگاهانه شود، اما عدم توجه به سایر امور موجب ناآگاهی فرد نسبت به آنها نمی‌شود. عدم توجه به سایر امور به معنای عدم آگاهی نسبت به آنها نیست، بلکه توجه انتخابی و آگاهانه به آدمی شناختی کامل‌تر در سطحی بالاتر می‌دهد، به گونه‌ای که شاهد نوعی نگاه کل‌نگرانه در رویکرد وی در بحث توجه هستیم.

سیمون وی را فیلسوف تناقضات نامیده‌اند. او همواره از تناقض‌هایی سخن می‌گوید که با عقل و منطق ریاضی برطرف نمی‌شوند. اما با مطرح کردن توجه، انسان را در جایگاهی قرار می‌دهد که تناقضات مطرح‌شده از بین می‌روند:

وجود فضیلت‌های متخالف در روح قدیسان: استعاره کوهنوردی مشابه با این امر است. اگر من در حال قدم زدن در کنار کوه هستم ابتدا دریاچه‌ای می‌بینم، پس از چند قدم جنگلی می‌بینم. من باید میان دریاچه و جنگل یکی را انتخاب کنم. اگر بخواهم هم دریاچه و هم جنگل را همزمان ببینم، باید بالاتر بروم. (Weil 2003, 99)

آنچه انسان را بیرون می‌کشد، به نحوی که نسبت به همه امور آگاهی داشته باشد، توجه است. شاید در این مورد بتوان نگاه سیمون وی را با فیلسوفان پدیدارشناس همسو دانست. موریس مرلوپونتی بر روشی تأکید دارد که مطابق با آن توجه می‌تواند موجب شکل‌دهی به ساختار فضایی شود و ساختاری پیچیده‌تر را ارائه دهد (نک. Mole 2017). اگر معتقد باشیم که سیمون وی دارای یک نگاه کل‌نگرانه نسبت به هر چیزی است، و نه جزءنگرانه، که مثال‌های دیگر در ادامه مقاله چنین نگرشی را تقویت می‌کند، پس این نگرش بی‌شبهت با نظریه گشتالت نیست که در آن هر کل چیزی فراتر از مجموعه اجزای آن است. به هر ترتیب، آنچه از این نوع نگرش نتیجه می‌شود این است که توجه به یک چیز به معنای ناآگاهی نسبت به سایر اموری که توجه معطوف به آنها نیست نمی‌باشد.

این نوع نگرش را می‌توان در میان فیلسوفان رواقی نیز برای تمرین توجه مشاهده کرد. به ویژه سنکا، اپیکتتوس و مارکوس اورلیوس به این مطلب به طور مشخص پرداخته‌اند. یکی از تمرین‌های توجه این است که به تمام امور از بالاترین مرتبه نگاه شود.

نگاه از بالا، یا همان دیدگاه کیهانی^{۱۱}، چیزی بیشتر از این است که اگر از دور به زندگی نگاه کنیم، کوچک و ناچیز دیده می‌شود، بلکه در مقیاسی بزرگ‌تر، دیدگاه کیهانی می‌تواند دریچه جدیدی را رو به وقایع زندگی باز کند. از طریق چنین نگاهی فرد خویش را از تمام رغبت‌ها و امیال جدا می‌کند و از آنها فاصله می‌گیرد. در چنین وضعیتی آدمی نگاه جزئی‌نگر و خودبینانه خویش را رها می‌سازد و از منظری کلی و جامع به امور می‌نگرد که متعلق به طبیعت^{۱۲} یا روح^{۱۳} است (Hadot 2004, 190). این نوع نگرش کل‌گرایانه موجب می‌شود فرد پی به واقعیت خود ببرد و نتیجتاً با نگاهی همه‌جانبه از تعلقات تن رها شود.

اما توجه انتخابی سیمون وی چه تمایزی با توجه انتخابی در برخی از نظریه‌های برجسته در علم روان‌شناسی دارد؟ یکی از نظریه‌های روان‌شناسی در این مورد نگاه برادبنت^{۱۴} است که به تنگنای پردازشی^{۱۵} معروف است. او معتقد بود به موجب ظرفیت محدود انسان در پردازش اطلاعات و حجم زیاد داده‌ها، اطلاعات دریافتی باید از یک فیلتر و تنگنای پردازشی عبور کنند، و فرد به این شکل توجه خود را بر چیزی متمرکز می‌کند. نظریه مهم دیگری که در ارتباط با تمرکز کردن و توجه انتخابی است نظریه کانونی‌سازی توجه (توجه متمرکز) یا نورافکن^{۱۶} است. بر اساس این دیدگاه، طبیعی‌ترین روش برای تعریف توجه انتخابی این است که آن را همچون یک نورافکن باید در نظر گرفت. نورافکن بعضی چیزها را روشن می‌کند در حالی که سایر چیزها در تاریکی باقی می‌مانند (Mole 2017).

نخستین مطلبی که باید درباره توجه از نظرگاه سیمون وی مد نظر داشت این است که توجه هرگز امری آزمایشگاهی نیست که بتوان آن را با آزمایش مورد بررسی قرار داد، بلکه امری فراطبیعی است و بیشتر به تأملات عرفانی شباهت دارد تا مسائل روان‌شناسی و علوم تجربی. با این حال، در رابطه با نظریه نخست، باید گفت سیمون وی هرگز از حجم بالای اطلاعات یا محدودیت ظرفیت فرد در مقابل این داده‌ها سخن نمی‌گوید تا به موجب آن بخواهد توجه انتخابی را برگزیند. در ارتباط با نظریه دوم، وی سایر اطلاعات را خارج از دسترس (در تاریکی) قرار نمی‌دهد، بلکه سایر اطلاعات در سطحی پایین‌تر قرار می‌گیرند. درست است که این اطلاعات در تماس با اندیشه نیستند، اما باید در سطحی پایین‌تر در دسترس اندیشه قرار بگیرند.

نکته دیگری که از تعریف سیمون وی از توجه فهمیده می‌شود این است که توجه یک امر ادراکی است، یعنی شیوه اندیشیدن را نشان می‌دهد و مرتبط با کنش (رفتار و

عمل) نیست. او به واسطه توجه شیوه اندیشیدن را به مخاطب می‌آموزد و شیوه اندیشیدن منجر به توجه می‌شود، نه عمل فرد، و سخنی از کنش یا رفتار خاصی نیست. حتی معتقد است که اراده^{۱۷} یا سعی و تلاش عضلانی همان چیزهایی هستند که آدمی با توجه اشتباه می‌گیرد. برای مثال، می‌گوید:

زمانی که به دانشجویان گفته می‌شود به مطلبی توجه کنند، دندان‌های خود را بر هم می‌فشارند، نفس خود را در سینه حبس می‌کنند و چین بر پیشانی می‌اندازند و عضلات خود را منقبض می‌کنند، در نهایت اگر به آنها بگویید به چه چیزی توجه کرده‌اید، هیچ پاسخی ندارند، در واقع فقط خود را خسته کرده‌اند بدون این که کاری انجام دهند." (وی ۱۳۸۳، ۱۰۸، ۱۰۹)

اصولاً تلاش برای تشریح توجه یا مسائلی مانند «اعتنا کردن» یا «اهمیت دادن» به عنوان یک «حالت رفتاری» نادرست است. شاید پیشانی گره‌خورده، سکوت و نگاه خیره نشان‌دهنده این باشند که فرد دارد توجه می‌کند یا به چیزی اهمیت می‌دهد، اما ممکن است فرد صرفاً وانمود به توجه کردن کند یا صرفاً یک عادت رفتاری باشد.

توجه یک سعی و تلاش است، اما سعی و تلاش سلبی، و اگر فردی بخواهد نقص خود را برطرف کند تا به کمال برسد، باید بداند این کار از طریق توجه صورت می‌گیرد، نه اراده. او می‌گوید: «چه چیز می‌توانست احمقانه‌تر از این باشد که عضله‌هایمان را سفت و سخت کنیم و در باب فضیلت یا شعر یا حل یک مسئله آرواره‌هایمان را بفشاریم. توجه چیزی است کاملاً متفاوت» (Weil 2003, 116). او اغلب از «انتظار» - چشم‌براهی - برای مفهوم توجه استفاده می‌کند، که در بردارنده ویژگی «آماده بودن و تمایل به پذیرش یک تغییر جدید» است. حتی یکی از دلایل برگرداندن عنوان کتاب *Attente de dieu* در فرانسه به *Waiting for God* در زبان انگلیسی همین مطلب بوده است. انتظار همان تلاش و کوشش سلبی است که متضاد با جستجو کردن به منظور رسیدن به هدف است. انتظار متضاد اراده است، اما اراده تنها به معنای تلاش عضلانی و جستجو برای رسیدن به هدف نیست، بلکه معنایی وسیع‌تر دارد، همان طور که انتظار (توجه) درکی عمیق‌تر نسبت به منتظر ماندن صرف دارد. برای فهم صحیح اراده و انتظار باید دانست شیوه اندیشیدن از نگاه سیمون وی چیست و چگونه رخ می‌دهد.

او تنها کسی نیست که توجه را همچون روشی برای فکر کردن می‌داند. از دیگر اندیشمندان برجسته‌ای که توجه را یک شیوه اندیشیدن می‌دانستند می‌توان به جان لاک و فرانسویس هربرت برادلی اشاره کرد. لاک معتقد بود توجه نیازی به یک تعریف مستقل

ندارد، زیرا صرفاً یک «شیوه تفکر» است، و همان گونه که نمی‌توان اندیشیدن را تشریح کرد، نمی‌توان توجه را نیز تعریف یا تفسیر نمود. برای مثال، نیازی نیست اول شروط راه رفتن را تبیین کنیم تا آن را اثبات کنیم، کافی است راه برویم تا آن شروط ثابت شوند (Mole 2017). هرچند سیمون وی، بر خلاف لاک، شیوه اندیشیدن را از طریق بیان کردن توجه به مخاطب می‌آموزد.

۴. توجه: شیوه اندیشیدن

چگونه بیندیشیم؟ درک پیش‌پاافتاده ما از تفکر با منظوری که وی از آن دارد یکی نیست، چرا که طبق توصیف او تفکر به معنای تمرکزی است که تعمداً از یک چیز برداشته شده است و روی چیز دیگری گذاشته شده است. برای رسیدن به چنین تمرکزی فرد باید بتواند اندیشه خود را به تعلیق درآورد.

اندیشه باید به حالت تعلیق درآید و این مستلزم آن است که تحت تأثیر نیروی جاذبه^{۱۸} قرار نگیرد. از نگاه سیمون وی، دو نیرو بر جهان حکم‌فرمایی می‌کنند: نور و جاذبه (Weil 1956, 114). وی بسیاری از نگرش‌هایش را بر مبنای قوانین فیزیک و ریاضی شرح می‌دهد، که از جمله آنها قانون جاذبه است. شاید قانون جاذبه زمین تاکنون برای انسان‌ها صرفاً یک قانون فیزیکی بوده است که به وسیله نیوتن کشف شده و تنها بر امور مادی و جسمانی حاکم بوده است. اما از نظر سیمون وی، همان طور که نیروی جاذبه بر دنیای مادی حکم‌فرماست و همه اشیای مادی را به سمت پایین می‌کشد (مگر آن که نیروی دیگری مداخله کند)، تمام حرکات و احوال روح نیز توسط قوانینی مشابه قانون فیزیکی جاذبه کنترل می‌شوند (مگر آن که یک نیروی فراطبیعی مداخله کند). پس پیروی از این قانون فرد را تنزل می‌دهد (Weil 2003, 1). نیروی جاذبه برابر با شر نیست، تنها یک نیروی زمینی است که در هر فردی وجود دارد، به گونه‌ای که خلا^{۱۹} را احاطه کرده است (Springsted 1994, 145). برای درک بهتر نیروی جاذبه درونی نیاز است با مفهوم خلا^{۲۰} در نگاه سیمون وی آشنا شویم.

فهمی که سیمون وی از خلا^{۲۰} دارد بی‌شبهت به خلا^{۲۱} در آیین بودیسم نیست. از نظر بودا، هیچ امر ثابتی وجود ندارد و همه چیز در حال تغییر و شدن است. هیچ یک از پدیده‌ها در جهان نه جوهر ثابت و استواری دارند، نه وجود مستقلی. در نتیجه این وجودهای وابسته نمی‌توانند حقیقی باشند. با وجودی که بودا هیچ جا هستی «خود یا ایگو»^{۲۰} را نفی نمی‌کند، اما بر این باور است که خود استوار و پایداری که تشکیل‌دهنده

شخصیت انسانی است، حقیقتاً بی‌اعتبار است و وجود نخواهد داشت، زیرا تغییرپذیر و وابسته است (Humphreys 2005, 10). حال اگر فردی خود را از تمام این امور خالی کند در یک وضعیت طبیعی ذهنی قرار می‌گیرد که به آن *Sūnyatā* یا خلأ گفته می‌شود. این وضعیت برابر با پوچ‌گرایی^{۲۱} نیست، بلکه به معنای حقیقت لایتناهی است که نمایانگر واقعیت است. پس فرد باید از هر چیزی حتی خود «تهی بودن» هم قطع تعلق کند تا بتواند خلأ حقیقی را درک کند (Keown 2003, 283). بدین ترتیب، خلأ نیستی یا نبودن در آیین بودا نیست، بلکه زمینه‌ساز خرد نامتناهی است و قائم به خود نیست، به همین دلیل نمی‌توان هیچ ویژگی‌ای را به آن نسبت داد و هر چه را به آن نسبت دهیم یا امور وابسته است یا تغییرپذیر.

سیمون وی ضمن این که خود را نتیجه توهّم انسان می‌داند که برآمده از تخیل اوست، امحاء خود را به موجب رسیدن به واقعیت لازم می‌داند. به باور وی، انسان چون نمی‌تواند هیچ بودن خویش را بپذیرد، یعنی بپذیرد که فانی است و دارای قدرتی محدود است، تاب‌آوری خلأ را، که نتیجه قطع تعلق از خود است، دشوار می‌پندارد. برای همین با کمک تخیل دست به گسترش خود می‌زند، زیرا در خویش یک نوع عدم توازن احساس می‌کند که ناشی از خلأ به وجود آمده از نبود خود است. از این رو، سیمون وی نیز با رویکردی مشابه آیین بودیسم، در ارتباط با خلأ چنین می‌نویسد: «خلأ کشمکش درونی است که هیچ تناسبی با وضعیت بیرونی فرد ندارد» (Weil 1970, 159). خلأ تجربه عدم توازن و وجود فضای خالی است، که فرد دائماً در تلاش است از آن بگریزد، و به همین دلیل آن را با انواع چیزها مانند تخیل و توهّم پُر می‌کند. حتی نیاز به پاداش، زمانی که انسان کاری سودمند انجام می‌دهد، یا انتقام گرفتن در مقابل عمل نادرست دیگری، همه برای حفظ همین توازن است. اگر فرد در مقابل این گونه نیازها ایستادگی کند و تسلیم نیروی جاذبه نشود، در آن هنگام خلأ به وجود خواهد آمد (Weil 1956, 135). بدین ترتیب، زمانی که انسان برای ایجاد یک تناسب و توازن درونی در خویش به پُر کردن خلأ می‌پردازد و به جای امحاء خود به آن بیش از پیش اعتبار می‌بخشد بدین معناست که در جهت نیروی جاذبه حرکت می‌کند.

پیروی از نیروی جاذبه انسان را از حقیقت محروم می‌کند و این محرومیت سرآغاز ظهور تمام گونه‌های محدودیت است (Weil 1956, 57). زیرا اطاعت و فرمان‌برداری^{۲۲} به دو شیوه برای آدمی میسر است. در یک روش فرد می‌تواند از نیروی جاذبه پیروی کند، که در این صورت با تخیل خلأهای موجود در درون خود را پر می‌کند. در این روش اغلب

نمایشی از حقیقت (از جمله خدا و عدالت) با اشکال مختلف نشان داده می‌شود، اما هیچ کدام حقیقی نیستند، بلکه حقیقت‌نما هستند. در روش دوم، اگر بتواند فعالیت تخیل را به تعلیق درآورد و توجه خود را به روابط میان امور معطوف کند، ضرورتی بر او آشکار می‌شود که قادر نخواهد بود از آن فرمان‌برداری نکند. تا زمانی که فرد چنین نکند، نه با مفهوم ضرورت^{۲۳} آشنا می‌شود و نه پی به مفهوم فرمان‌برداری می‌برد (Weil 1956, 57). توجه در این میان همان چیزی است که ضرورت میان پیوندها را آشکار می‌سازد. پس پیوندها و روابطی که بر مبنای توجه نیستند ضروری به نظر نمی‌رسند (Weil 1970, 90). بر همین اساس، فرمان‌برداری از نیروی جاذبه نه تنها مانع آشکار شدن حقیقت است، بلکه نگرش فرد را در تمام ابعاد محدود می‌کند و تنزل می‌دهد. بنابراین اگر اندیشه تحت تأثیر نیروی جاذبه قرار گیرد، فرد دیگر نمی‌تواند افق دید خود را گسترش دهد و با نگاهی همه‌جانبه پی به حقیقت ببرد (Springsted 1994, 147, 148). اینجا نیز می‌توان نگاه کل‌نگرانه وی را مشاهده کرد.

لذا به تعلیق درآوردن اندیشه یعنی قائم به خود نبودن و قطع تعلق کردن از هر چیزی که موجب گسترش آن می‌شود، یعنی خلاً حاصل از قطع تعلق به هر امر موهومی را با هر چیز خیالی پُر نکردن و نهایتاً در جهت نیروی جاذبه حرکت نکردن. وقتی فرد بتواند اندیشه خود را به تعلیق درآورد، در وضعیتی از ذهن قرار خواهد گرفت که می‌تواند با در نظر داشتن تمام امور تخیلی و توهمی که خود را می‌سازند (یعنی می‌داند که هستند با این حال این را هم می‌داند که حقیقی نیستند) با وجهی از واقعیت مواجه می‌شود که جز با تاب‌آوری خلاً نمی‌تواند به نهایت توجه برسد. پُر نکردن خلاً و فضاهاى خالی با امور تخیلی تنها وجهی از واقعیت را روشن می‌کنند که انسان خود نیست، اما تاب‌آوری خلاً که بسی دشوارتر است فرد را به سوی واقعیت حقیقی رهنمون می‌سازد، گویی که بینشی ژرف در نهاد آدمی شکل گرفته است.

در همین راستا، وی معتقد است تا زمانی که روح انسان در بند اندیشه‌های شخصی‌اش باشد، حتی در نهانی‌ترین اندیشه‌اش، روح او باید تسلیم و سر سپرده (نیروی جاذبه) باشد، اما به محض این که با تمرکز مثبت، روح خود را از چنین اندیشه‌هایی خالی کند به خرد بی‌پایان دست می‌یابد (Weil 2005, 291). در آن زمان که فرد اسیر چنین اندیشه‌ای نباشد، می‌تواند به بالاترین مرحله توجه دست یابد. بدین سان، تعلیق اندیشه یعنی تاب‌آوری خلاً: «نگه داشتن ذهن در حالت خلاً، وضعیتی است از توجه ناب» (Weil 1956, 112). ناگفته نماند که نیروی جاذبه تنها در اندیشه تأثیرگذار نیست، و

تأثیرش را می‌توان در تمام ابعاد زندگی انسان مشاهده کرد. انسان بدون توجه کافی پیوسته در اخلاق فردی یا حتی در زندگی اجتماعی‌اش از نیروی جاذبه تبعیت می‌کند، در حالی که می‌اندیشد به انتخاب خود چنین مسیری را برگزیده است.^{۲۴}

۵. انتظار

انتظار جز با تاب آوردن خلأ امکان‌پذیر نیست و تاب‌آوری نیازمند بردباری است. نهایت توجه مستلزم بردباری کامل است. لازم به توضیح است که این بردباری فرد را به واقعیتی می‌رساند که با انقطاع^{۲۵} و رضایت^{۲۶} همراه است، صرف نظر از این که آن واقعیت موجب شادی یا رنج شود (McCullough 2014, 28). آن چیزی که در نگاه سیمون وی اهمیت دارد خود واقعیت است که نهایت توجه است، نه شادی یا رنج. از این رهگذر، این طرز تلقی که فرد در پس هر چیزی به دنبال خوشبختی است جای سؤال دارد. وی در این رابطه می‌گوید:

از آنجایی که در دنیای دروغین زندگی می‌کنیم، در این توهم به سر می‌بریم که مقوله خوشبختی^{۲۷} بدون هر قید و شرطی مهم‌ترین چیز است. اگر فردی بگوید «چقدر دوست داشتم پولدار باشم!»، ممکن است دوست او جواب دهد: «چرا؟ مگر پولدار بودن تو را خوشبخت‌تر می‌کند؟» اما اگر فردی بگوید: «دوست دارم خوشبخت باشم»، هیچ کس در پاسخ نخواهد گفت «چرا؟ بگو به چه دلیل می‌خواهی خوشبخت باشی». (Weil 1970, 311)

وی اصرار می‌کند که خوشبختی چیزی نیست که بی‌دلیل و بدون قید و شرط آن را طلب کنیم، زیرا تنها چیزی که باید این گونه آن را طلب کنیم، خیر^{۲۸} است، و خیر از مفاهیم افلاطونی است که در این جهان یافت نمی‌شود. زیرا خیر همان خدا و همان هدف جهان است، و باید برای یافتن آن از جهان دست کشید و از غار خارج شد. بنابراین، «به چه دلیل می‌خواهی خوشبخت باشی؟» نباید سؤالی باشد که تصور کنیم جواب آن واضح و مشخص است، بلکه باید اندکی بیشتر فکر کرد و متوجه شد که بالاتر از خوشبختی هم چیزی وجود دارد که همان خیر است، یعنی خداوندی که همان واقعیت است. حال فردی که چشم به راه نشسته و خلأ را که تاب‌آوری آن دشوار است با صبوری تحمل می‌کند، خیر را صرف‌نظر از شادی یا رنج آن به ارمغان می‌آورد.

تاب آوردن خلأ و در انتظار نشستن همان تلاش سلیبی است که توجه ناب را با خود به همراه دارد. انتظار در تضاد با جستجوی هدف و رسیدن به پاسخ است. اشتیاق به

جستجو کردن عملی است مربوط به اراده، و یکی از راه‌های فرار از ترس خلأ است. زیرا فرد نمی‌خواهد زحمت‌ها و تلاش‌هایش از بین برود، پس به علت تلاش‌هایی که کرده در انتظار یک پاداش خارجی (بیرونی) است تا از این رهگذر خلأ پیش‌آمده را پُر کند. در این روش فرد به تلاش‌هایش وابسته می‌شود، در حالی که باید این تلاش‌ها وسیله باشند، نه هدف (Weil 2003, 117). در بحث تمایز بین تأکید روی یک هدف خاص - یعنی تنها رسیدن به هدف ملاک باشد - با در انتظار ماندن، برداشت وی این است که «اگر انسان در طلب یک چیز خاص باشد، مقید به مجموعه‌ای از شروط می‌شود. اما اگر انسان خود آن مجموعه شروط را طلب کند،^{۲۹} آنگاه برآورده شدن خواسته او بی قید و شرط خواهد بود» (Weil 1970, 143). کسی که تنها بر یک موضوع تمرکز می‌کند و در ازای آن تلاشی که می‌کند رسیدن به هدف را خواستار است، شاید به هدف برسد، اما حقیقتی را کسب نکرده، تنها خلأ را پُر کرده است، و اگر به هدف مورد نظر نرسد مأیوس خواهد شد. او مثالی در این باره می‌آورد:

اگر دقت‌مان را بر کوشش برای حل مسئله‌ای در هندسه متمرکز کنیم، اگر در پایان یک ساعت (تفکر) به حل آن بیشتر از آنچه در آغاز می‌دانستیم نزدیک نشویم، بی هیچ تردیدی، هر دقیقه این ساعت در بُعد اسرارآمیز دیگری پیشرفت کرده‌ایم. بی آن که بدانیم یا حتی احساس کنیم، این تلاش‌های به ظاهر بیهوده روشنایی بیشتری را به روح آدمی تابانده است. نتیجه چنین تلاش‌هایی روزی در نیایش کشف خواهد شد. (وی، ۱۳۸۳، ۲۰۸)

از این رو، به جای طلب کردن یک هدف خاص باید خواستار مجموعه حقایق باشیم. در این صورت نرسیدن به هدف مأیوس‌کننده نخواهد بود، زیرا ما در جهت دیگری رشد کرده‌ایم.

مطابق آنچه تاکنون گفته شد، سیمون وی تلاش و کوشش بیجا را مانند کشیدن یک خوشه انگور می‌داند که تأثیر عکس می‌گذارد: «با کشیدن خوشه باعث ریختن تمام انگورها روی زمین می‌شویم» (Weil 1951, 118). حتی به دست آوردن ارزشمندترین هدایا در گرو انتظار و چشم‌به‌راه بودن است، نه جستجو کردن. انسان با جستجو کردن و تلاش توانایی کشف حقیقت را نخواهد یافت و آنچه می‌یابد جز چیزی دروغین نیست که در آن جایگاه هم توانایی تشخیص دروغین بودن آن را نخواهد داشت (Weil 1951, 112). وی چنین تلاش و جستجویی را برآمده از اراده می‌داند.

بی‌شک تلاش فعال جایگاه ویژه و ضروری خودش را برای کسب موفقیت‌های بزرگ دارد، زیرا اهرام مصر که جزء آثار باشکوه هستند با در انتظار نشستن بنا نشدند یا حتی اختراع‌هایی که امروزه در علم پزشکی و ارتباطات در اختیار انسان قرار گرفته‌اند تنها با چشم‌به‌راهی حاصل نشده‌اند. پس سؤال اینجاست که چگونه تلاش فعال در نگرش وی مفید فایده نیست؟ نکته‌ی او این است که مراتب بالاتر پیشرفت تنها زمانی به دست می‌آید که ذهن به یک منبع الهام متعالی متصل شود، و این مهم حاصل نمی‌شود مگر با انتظار. درست است که در باب توجه، اراده‌ی کارساز نیست، اما برای رسیدن به توجه ناب باید آن را با تمنای بدون مقصود^{۳۰} همراه کرد یا به شکل دقیق‌تر همراه با رضایت (Weil 2003, 118). آنچه آدمی را به توجه حداکثری رهنمون می‌شود همانا تمنای بدون مقصود است، و هوش^{۳۱} در این مسیر به شکل چشم‌گیری یاری‌رسان انسان خواهد بود.

۶. توجه ناب: به‌کارگیری هوش در پرتو تمنای بدون مقصود

در بهترین عبارت از سیمون وی، می‌توان تمنای بدون مقصود را چنین بیان کرد: «ما باید در ریشه‌ی تمناهایمان فروروییم به منظور آن که انرژی را از مقصودش بگسلیم. در اینجا تمناها تا آنجایی که انرژی هستند حقیقت‌اند. آنچه غیرواقعی است مقصود است. اما در گسیختن تمنا از مقصود، درد جدایی غیرقابل وصفی وجود دارد» (Weil 2003, 22). اگر انسان در خود غور کند، بی‌درنگ درمی‌یابد آنچه تمنا می‌کند در درون خود اوست، اما باید آن را از مقصودش جدا سازد. وی در مثالی می‌گوید، هنگام گرسنگی این که انسان انواع غذا را توهّم می‌کند (مقصود)، همان امر غیرواقعی است، اما گرسنگی (تمنا) خودش واقعی است؛ یا در ارتباط با فردی که مرده است، حضور آن توهّم است (مقصود)، اما فقدان او واقعیتی انکارناپذیر است (تمنا) (Weil 2003, 23). جداسازی آنچه انسان توهّم می‌کند (مقصود) با آنچه حقیقتاً وجود دارد (تمنا) که همان انرژی واقعی درون انسان است، عملی بس دردناک است زیرا آن توهّمات (مقصودها) پرکننده‌ی خلأهای وجودی آدمی است. نه تنها انسان نباید خلأ را پُر کند، بلکه نباید بدین منظور که خلأ را با امر فراطبیعی پُر سازد در جستجوی آن باشد. حتی زمانی که خلأ ایجاد شد نباید به هیچ نحوی برای رهایی از آن فرار کرد. از این رو، انسان باید با بینشی ژرف درون خود را بکاود و دریابد آنچه تمنا می‌کند همان انرژی حقیقی است که جز تمنای امر واقعی چیز دیگری نیست. اما باید آن را از مقصودش، که پُرکننده‌ی خلأ با امور موهوم یا حتی امر فراطبیعی

است، جدا سازد (Weil 2003, 23). بدین سان آنچه به کار توجه می‌آید اراده نیست، بلکه تمنای بدون مقصود است و هوش با کمک آن هدایت می‌شود. هوش در پرتو تمنا هدایت می‌شود و رشد می‌کند، نه اراده. برای این که تمنا وجود داشته باشد باید در کار رضایت و لذت هم وجود داشته باشد. هدایت هوش در جهت درست و رشد دادن آن باعث بالابردن سطح توجه در فرد می‌شود. انسان به واسطه هوش می‌فهمد «آنچه هوش درک نمی‌کند» نسبت به «آنچه هوش درک می‌کند» واقعی‌تر است (Weil 1956, 242). هوش همان بخش از وجود آدمی است که به تأیید و یا رد امور می‌پردازد و بر قواعد نظارت دارد.

هرچند هوش باعث بالاتر رفتن سطح توجه می‌شود، اما هوش بیشتر دلیلی بر برتر بودن فرد نسبت به دیگران نیست. در نگاه سیمون وی، هوش با تمام قابلیت‌هایی که دارد تنها در محدوده زبان جای دارد و نمی‌تواند فراتر از آن برود، در حالی که ذهن این قابلیت را دارد که فراتر از ساحت زبان گام نهد. هوش در بهترین وضعیت تنها می‌تواند قواعد را در چارچوب زبان تنظیم کند. داشتن هوش بالا فی‌حدنفسه فاقد ارزش است و اگر از هوش به درستی استفاده نشود میان هوش بیشتر و کمتر تفاوت چندانی وجود ندارد: «تفاوت میان هوش بیشتر و کمتر انسان‌ها مانند تفاوت میان مجرمان محکوم به زندگی در سلول‌های کوچک‌تر یا بزرگ‌تر است. انسان هوشمند که مغرور به هوش خود است مانند انسانی محکوم است که به سلول بزرگ خود مغرور است (Weil 1986, 88). از نظر وی، خدا انسان را آزاد و هوشمند آفریده، بدین منظور که از اراده و هوش رها شود. برای رهایی از آنها در وهله اول و در مقام بیان، به‌کارگیری آنها به شکل تمام و کامل و به طرز صحیح شرط است. در وهله دوم، دانستن این مطلب است که آنچه بیان‌شدنی است در مقایسه با آنچه بیان‌ناشدنی است غیرواقعی است (Weil 1956, 300). این نوع نگرش مشابه با گفته ویتگنشتاین در رساله منطقی-فلسفی است: «براستی چیزهایی هست که نمی‌توان آنها را به قالب کلمات درآورد. آنها خود را می‌نمایانند. آنها همان امر رازآلودند» (ویتگنشتاین ۱۳۹۷، ۱۲۸).

در نگاه وی نیز هوش هرگز نمی‌تواند به اسرار (امور رازآمیز) نفوذ کند، بلکه تنها می‌تواند به قضاوت و تشخیص مناسب بودن کلماتی که بیان می‌کند بپردازد. برای این کار نیاز دارد که تیزتر، سنجیده‌تر، دقیق‌تر و صحیح‌تر از هر چیز دیگری باشد (Weil 2003, 131). درست است که هوش خودش قادر به رسوخ کردن در اسرار نیست، اما دارای قدرتی است که توانایی کنترل کردن راه‌هایی را دارد که منجر به اسرار می‌شوند (Weil

131, 1970). از این رو، اگر فردی هوش را در وجه خیر بچرخاند، تمام روح کم‌کم به آن سمت خواهد چرخید (Weil 1956, 271). بدین نحو، هوش اگر به درستی مورد استفاده قرار گیرد، می‌تواند به تأیید و تصدیق آنچه حقیقت است پردازد. اینجاست که فرد متوجه می‌شود نزدیک‌ترین چیز به فروتنی واقعی همانا هوش است (Weil 2003, 129). ممکن نیست که به هوش خودمان مغرور شویم در لحظه‌ای که واقعاً از آن استفاده می‌کنیم و همچنین وقتی ما واقعاً داریم از آن استفاده می‌کنیم به آن تعلق خاطر نیز نداریم (Weil 1956, 265).

سرانجام هوش نقطه اتصال میان امر طبیعی و امر فراطبیعی است (Weil 1970, 89)، و در حوزه خرد، فضیلت فروتنی، نه فراتر و نه فروتر از قدرت توجه است، و به بیان سیمون وی همان توجه است (Weil 1956, 245). علاوه بر این، فروتنی به انسان می‌فهماند که ایگو (خود) قادر نیست چیزهایی را که دارای ارزش واقعی هستند ایجاد کند (Rozelle-Stone & Stone 2013, 83). بدین ترتیب هر قدر سطح توجه (یا فروتنی که مرحله‌ای از توجه است) در آدمی بالاتر می‌رود، او را بیشتر با حقیقتش آشنا می‌کند. در عشق به حقیقت همواره یک تواضع و فروتنی وجود دارد و فرد با استفاده صحیح از هوش می‌تواند به درجه‌ای از توجه نائل شود که حقیقت را درک کند.

۷. انقطاع

گفته شد برای رسیدن به خلأ باید از هر چیزی کناره‌گیری کرد، یعنی انقطاع کامل، و تا زمانی که انقطاع کامل رخ ندهد، نمی‌توان به خلأ رسید. هرچند این انقطاع مرحله‌به‌مرحله صورت می‌گیرد، کاری بس دشوار است. به باور سیمون وی، انسان‌ها نه تنها برای رسیدن به واقعیت باید از هر چیز موهوم کناره بگیرند و آن را ترک کنند، بلکه باید این انقطاع را تا جایی پیش ببرند که حتی از هر آنچه منفعت و سلامت و چشم‌داشت معنوی را به همراه دارد نیز چشم‌پوشی کنند. حتی تعلق و علاقه‌مندی ما به امور خیر، زمینه‌ساز و سازنده امور موهوم و خیالی می‌شوند (Weil 2003, 12).

انقطاع بدون هیچ چشم‌داشتی دشوار است و خلأی ایجاد می‌کند که با هیچ چیزی نباید پُر شود. به همین دلیل وی خلأ را با شب تاریک معادل می‌داند:

پذیرفتن خلأ یک امر فراطبیعی است. حال این انرژی باید از کجا تأمین شود برای کنشی که هیچ چیزی ندارد تا با آن تعادل ایجاد کند؟ [نه پاداشی، نه مجازاتی] انرژی باید از یک

جای دیگر بیاید. با وجود این، نخست باید گسستی بسیار مایوس‌کننده [انقطاع] صورت بگیرد و خلأ باید آفریده شود. خلأ: شب تاریک. (Weil 2003, 11)

این سخن وی به شعر معروف یوهان صلیبی^{۳۲} با نام «شب تاریک روح»^{۳۳} اشاره دارد و نوع گسستی که از آن صحبت می‌کند مشابه با انقطاعی است که یوهان صلیبی از آن سخن می‌گوید. چنین انقطاعی برآمده از نادیده گرفتن تمام امیال (چه نیک و چه بد) در آدمی است و نمی‌توان روح و جسم را وادار کرد که هیچ میلی نداشته باشند. محدودسازی امیال، یا مرتبه انسان را تعالی می‌بخشد یا منجر به سقوط آن می‌شود. وی مثال فردی را می‌آورد که گازی را با پیستون فشرده می‌کند تا جایی که گاز به یک درجه حرارت مشخص برسد. در اینجا دو حالت اجتناب‌ناپذیر است، یا گاز به مایع تبدیل می‌شود یا پیستون منفجر می‌شود (Weil 1956, 89). خلأ یا باعث سقوط می‌شود (انفجار پیستون) یا انسان را یک گام پیش می‌برد (مایع شدن گاز).

چنین انقطاع و قطع تعلق از منظر وی شامل زمان نیز می‌شود. وقتی انسان به چنین مرحله‌ای از انقطاع برسد، تنها در لحظه زندگی خواهد کرد و گذشته و آینده برای او موهوم و غیرواقعی خواهند شد. این انسان است که با توهماتش چیزی را که وجود ندارد هستی بخشیده، پس باید آنها را رها کند و بود یا نبودشان در زندگی او اهمیت نداشته باشد؛ زیرا ارزش انسانی به چیز دیگری است. با این حال، هیچ حزب یا قدرتی نباید یک فرد یا جامعه را از چنین اموری که برای زندگی اجتماعی لازم‌اند، محروم سازد. بدین سان، توجه نه تنها یک رویکرد فردی است و رفتار و منش شخص را تحت تأثیر قرار می‌دهد، بلکه یک رویکرد اجتماعی نیز محسوب می‌شود و آن توجه به هم‌نوع است. تحصیلات، شغل، خانواده و جایگاه اجتماعی همگی ضمن ناپایدار بودنشان از حقوق فردی و اجتماعی انسان‌اند که نباید نادیده گرفته شوند. بدین شکل، توجه می‌تواند بسیاری از مشکلات فردی و اجتماعی را برطرف سازد.

۸. توجه حداکثری: رضایت، عشق، تنهایی

در فرآیند رسیدن به حقیقت سیمون وی همواره بر رضایت داشتن تأکید دارد. در این راه، آدمی از تمام فرمان‌برداری‌ها - نیروی جاذبه - قطع تعلق می‌کند و در نهایت با یک رضایت کامل چشم به راه حضور خدا می‌شود که بهترین فرمان‌برداری‌هاست. از این طریق آدمی با بُعد اسرارآمیزش روبه‌رو می‌شود. اینجا به جای آن که نیروی جاذبه خلأ را احاطه کند، خلأ بر نیروی جاذبه برتری می‌یابد و آن را احاطه می‌کند (Springsted 1994, 145).

رضایت دادن به چنین خلأی یعنی رضایت دادن به انکار خود، یعنی رضایت دادن به رها کردن مرکز جهان بودن بر اساس تخیلات، یعنی رضایت دادن به قوانین ضرورت که در جهان حاکم است و نهایتاً چنین رضایتی یعنی انتخاب آزاد در هر انسانی (Weil 1951, 160). انتخاب آزاد حرکت در جهت واقعیت است، نه فرمان برداری از جاذبه. در رضایت نوعی مفهوم فرمان برداری نهفته است، به نحوی که فرد چیزی جز لطف الهی را که از جانب خداست نمی‌خواهد و از تمام سلطه‌گری‌ها، خودآیینی‌ها و حرکت در مسیر نیروی جاذبه رویگردان است. رضایت باید تا آنجا پیش رود که جز فرمان برداری الهی (جز دیدن خدا در هر چیزی) چیز دیگری را شامل نشود، زیرا این بندگی سراسر عشق، توجهی را به همراه دارد که تنها راه نجات آدمی است.

سیمون وی ضمن تاکید بر ارتباط میان توجه، خلأ و عشق در کتاب توجه به خدا بر این باور است که توجه می‌تواند به مثابه عشق دیده شود. زیرا همان طور که توجه رضایت دادن به چیزی غیر از خود است، عشق نیز نیازمند شناسایی واقعیت خارج از خود است. سیمون وی ضمن این که عشق به همسایه را ساخته شده از توجه خلاق^{۳۴} می‌داند، که مشابه با نبوغ است، مثال سامری نیکوکار^{۳۵} را می‌آورد. در این داستان سامری به فرد غریبه که مورد ضرب و شتم قرار گرفته کمک می‌کند و حضرت عیسی (ع) طی این ماجرا تعریف همسایه را توضیح می‌دهد (Weil 1951, 160).

با این حال به باور سیمون وی، هیچ چیزی به سادگی عشق موهوم به خدا نیست و عشق حقیقی زمانی می‌تواند همچون سپری انسان را از عشق موهوم حفظ کند که تمام روح او را پر کرده باشد. عشق موهوم این توانایی را دارد که با اشغال درون وجود آدمی مانع از ورود عشق حقیقی شود. عشق موهوم فرد را با ریسمانی به تمام اشیاء متصل می‌کند، و ریسمان هر آن می‌تواند پاره شود. فرد خود را به وسیله ریسمان به خدای موهومی متصل می‌کند، خدایی که عشق به او یک تعلق است. اما در عشق حقیقی انسان با ریسمان به خدا متصل نمی‌شود، بلکه خدا وارد روح می‌شود (Weil 1956, 326). ریسمان در اینجا همان تمنیات و توقعاتی است که انسان از خدا دارد، در حالی که عشق حقیقی عاری از نیاز است و تنها با توجه ناب به دست می‌آید (Weil 2003, 118).

چنین سطح بالایی از توجه در تنهایی و در عمل ساکت ذهن رخ می‌دهد. این همان مرحله‌ای است که فرد می‌تواند فکر خودش را از مرزهای ذهنی به عالم کشف و شهود بکشاند. در گفتمان سیمون وی، مراد از تنهایی، تنهایی فیزیکی و هر نوع سکوت ذهنی نیست، بلکه در تنهایی روحی است که ذهن فراتر از جهان آکنده از درد و رنج گام

می‌نهد تا به شناخت صحیحی نسبت به خویش، خدا و جهان برسد. هر نوع تنهایی و سکوت ذهنی که صرفاً با ماده پیوند دارد معرفت‌بخش نخواهد بود و تنها یک خیال‌اندیشی است که باید از آن حذر کرد. سیمون وی ما را با این پرسش مواجه می‌کند که «انسان در تنهایی چه تفاوتی با ماده مانند ستارگان، آسمان و یا درختان به شکوفه نشسته دارد؟». در پاسخ، او تفاوت را در توجه می‌داند. در واقع چنین حضوری را با توجه ارزش‌گذاری می‌کند (Weil 1956, 12). تنهایی همراه با توجه چنان ارزشمند است که آدمی را به عشق ناب نائل می‌کند و دروازه خرد را بر او می‌گشاید. سیمون وی نوعی از توجه ذهنی را مدل‌سازی می‌کند که بیشتر از توجه ذهنی اجداد فلسفی‌اش، کانت و اسپینوزا، به واقعیت حیات می‌بخشد.

سیمون وی تحت تأثیر اسپینوزا مدعی است که درجات متفاوت توجه با مراتب گوناگونی از واقعیت مطابقت دارند. اسپینوزا معتقد است در اولین مرحله، ذهن اگر به واسطه حواس با طبیعت مرتبط شود، درک مبهم و ناقصی خواهد داشت، زیرا این شناخت مادی و وهمی است. در مرحله دوم که عقل حضور پیدا می‌کند، با استدلال و استنباط تنها رابطه علی را تشخیص می‌دهد. نهایتاً در گام سوم شناخت از نوع شهود است که توسط عقل شناخته می‌شود و فرد با فعل یگانه ذهن حقیقت را درمی‌یابد (Nadler 2020). کانت نیز معتقد بود ذهن و شناخت خاستگاه پیشین دارد و مقدم بر تجربه است، به شکلی که انسان ابتدا هر چیزی را در ظرف زمان و مکان می‌ریزد و بعد به آن عینیت می‌بخشد، پس ذهن است که مشخص می‌کند چه چیزی واقعیت دارد (Brook 2020). اما سیمون وی با مطرح کردن توجه یک گام فراتر می‌رود. او با پرورش توجه انتظار خردمندانه را به انسان می‌آموزد. همچنین توانایی فرد را در امحای خود افزایش می‌دهد (Weil 1986, 50)، و به جای این که بر هدف‌داری جهان متمرکز شود، بر واقعیتی که خارج از جهان یافت می‌شود تأکید می‌کند (Weil 1986, 57). توجه نشان می‌دهد که دانستن واقعیت جهان، بیش از آن که یک دستاورد مبتنی بر خودآیینی و سلطه‌گری باشد، یک لطف الهی است، که باید با درست اندیشیدن شرایط را برای آن مهیا کرد. بدین ترتیب، توجه صرفاً یک امر ذهنی نیست، بلکه جایگاهی فراطبیعی دارد و سمت و سوی انسان را به سمت واقعیت رهنمون می‌سازد. در نگاه سیمون وی، توجه بیش از آنچه اسپینوزا و کانت از آن سخن می‌گویند به امور حیات واقعی می‌بخشد.

پس تنهایی و سکوت ذهنی زمانی به وقوع می‌پیوندد که هیچ چیز جز لطف الهی حضور نداشته باشد، و شیوه اندیشیدن یعنی حرکت در این مسیر. از این رو، می‌بینیم که

سیمون وی با آموزش تفکر در قالب توجه در کنار «اخلاق فضیلت»، «اخلاق بندگی» و...، اخلاق مبتنی بر توجه را مطرح می‌کند. او با پایه‌ریزی «اخلاق توجه»، خود را به تعلیق درمی‌آورد تا عدالت فراطبیعی حضور پیدا کند. وی با معطوف کردن توجه به سمت پروردگار، نه تنها اخلاق فردی، بلکه معرف‌شناسی و فلسفه سیاسی-اجتماعی‌اش را بنا می‌سازد، جایی که عدالت و عشق به همسایه تفاوتی با هم ندارند. پس او با فاصله گرفتن از اخلاق مبتنی بر نیروی جاذبه، توجه و حضور فراطبیعی لطف را به مثابه پادزهری برای نجات انسان معرفی می‌کند.

کسی که از موهبت توجه برخوردار باشد، در هر لحظه از زندگی به دنبال آن است که نیت‌های خود را اصلاح و خالص کند. او دائماً به دنبال نشانه‌هایی در درون خودش است تا جلوی انگیزه‌هایی را که او را به سمت هر چیزی جز خیر تحریک می‌کنند بگیرد. با وجود این، این نوع خودآگاهی صرفاً نوعی وجدان اخلاقی نیست، بلکه نوعی آگاهی کیهانی نیز هست، که به وضوح در اندیشه‌های فیلسوفان رواقی مشاهده می‌شود. فرد هشیار همیشه حضور خدا را در زندگی خود حس می‌کند و همیشه به یاد خداوند است، مسرورانه راضی به اراده اوست و به همه چیز از دید خداوند نگاه می‌کند، و از این طریق تناقضات به وجود آمده را برطرف می‌کند. ضمن این که سیمون وی از خلال توجه به بررسی مفهوم خلق معکوس^{۳۶} می‌پردازد، که فرد با آن با کنار گذاشتن خود و شخصیت، که همان نمود اجتماعی خود است، با امر غیرشخصی^{۳۷} مواجه می‌شود. پرداختن به خلق معکوس و امر غیرشخصی هر کدام نیازمند تأملی ژرف در ابعاد دیگر اندیشه این بانوی فرانسوی است که توجه نقشی حیاتی در آنها ایفا می‌کند و در این نوشتار مجال برای سخن گفتن از آنها نیست. بدین شکل تعریف او از توجه، عدالت، خلأ و عشق موجب می‌شود که پا را فراتر از مرزهای قاره‌ای بگذارد و بر اندیشمندان پس از خود چون آیریس مرداک و حتی روان‌شناسی مدرن تأثیرگذار باشد. علاوه بر تمام این موضوعات، او همواره معتقد است که بهترین مکان برای پرورش توجه، آموزش و پرورش و از طریق تحصیلات است و به همین دلیل همواره خواهان اصلاح شیوه آموزشی بود.

۹. نتیجه‌گیری

سیمون وی معتقد است که انسان مجبور به کشف چیزهای جدید نیست، بلکه برای کامل شدن کافی است که صبر، انتظار و توجه صحیح را در خود پرورش دهد. در این صورت می‌تواند با ارتقاء سطح، خود را به امر متعالی نزدیک کند. چرا که این مؤلفه‌ها همان

چیزهایی هستند که بستر را برای ورود لطف مهیا می‌کنند. و تنها راه نجات انسان و بشریت همان لطف است. پس آنچه بشر امروزی از آن رنج می‌برد کمبود توجه است. اگر توجه به معنای صحیح کلمه در زندگی انسان جریان پیدا کند، بسیاری از مشکلاتی که با آن در جامعه مواجه است از بین می‌رود. و توجه همان امری است که قطعاً با تمرین صحیح به دست می‌آید و باید یادگیری آن را از کودکی و از طریق آموزش و تحصیلات شروع کرد.

سیمون وی به یقین عارفی بود که در عمل، زندگی و مرگش مفهوم توجه را به آدمی نشان می‌دهد. می‌توان چنین استدلال کرد که این توجه بود که به مرگ وی منجر شد. او با توجه به این حقیقت که هموطنانش مجبور بودند با جیره محدودی زندگی کنند، اصرار داشت که خود نیز به همان اندازه غذا بخورد. در نتیجه وضع جسمانی‌اش بدتر شد تا جایی که قلب و ماهیچه‌هایش دچار مشکل شدند. عجیب نبود که روزنامه‌های محلی تیتراهایی مانند «استاد فرانسوی خودش را با گرسنگی کشت» زدند. گزارش‌های خودکشی که در نشریات مطرح شد، نشان می‌دهد که مثال‌های عملی توجه برای عموم غیرقابل درک است. همان طور که هنری فینچ^{۳۸} می‌گوید: «وی فردی نبود که قصد مرگ عامدانه داشته باشد. او منتظر ندای خداوند بود. از آنجایی که ما به طور کلی فقط خودپرستی را می‌شناسیم برایمان درک این مطلب دشوار است» (Finch 2001, 125). این وقایع آشکار می‌سازد که یکپارچگی تفکرات سیمون وی درباره توجه و همچنین زندگی آگاهانه او نه تنها در فلاسفه بلکه حتی در کسانی که خود را عارف می‌نامند نیز کمیاب است. توجه صرفاً نوعی تأمل‌ورزی نظری نیست و تنها با تمرین است که می‌توان به آن دست یافت. هر چه انسان بیشتر در مسیر کسب توجه قدم بگذارد، به تدریج به درجاتی می‌رسد که گمان می‌کرده رسیدن به آنها امکان‌پذیر نیست. زیرا توجه نه تنها در بُعد مادی زندگی بلکه با مجال دادن به ورود لطف در بُعد معنوی نیز تأثیرگذار است. هر چیز واقعاً ارزشمند تنها در سکوت و آرامش به دست می‌آید، اما سکوتی که همراه با توجه است. در غیر این صورت آدمی تفاوتی با گیاهان و سایر جانوران ندارد.

کتاب‌نامه

پاسکال، بلز. ۱۳۹۲. سعادت بشری، ترجمه مرضیه خسروی. تهران: روزگار.
حسینی، مالک. ۱۳۹۴. ویتگنشتاین و حکمت. تهران: هرمس.

- موسوی اعظم، سید مصطفی، زهرا قاسم‌زاده، احسان ممتحن. ۱۳۹۸. «فرآیند دریافت لطف الهی در عرفان سیمون وی». *مطالعات عرفانی دانشگاه کاشان* ۲۹: ۲۵۳-۲۸۰.
- موسوی اعظم، سید مصطفی، زهرا قاسم‌زاده، احسان ممتحن. ۱۴۰۰. «محنت در اندیشه سیمون وی». *فلسفه دین* ۱۸ (۲): ۱۷۵-۲۰۰. (در دست انتشار)
- وی، سیمون. ۱۳۸۳. «تأملاتی درباره استفاده درست از تحصیلات در راستای عشق به خدا». *ترجمه احسان ممتحن. ناقد* (۱) ۳.
- ویتگنشتاین، لودویگ. ۱۳۹۷. *رساله منطقی-فلسفی. ترجمه سروش دباغ. تهران: هرمس.*
- Brook, Andrew. 2020. "Kant's View of the Mind and Consciousness of Self," *The Stanford Encyclopedia of Philosophy*, Edward N. Zalta (ed.), URL = <<https://plato.stanford.edu/archives/spr2020/entries/kant-mind/>>.
- Finch, Henry Le Roy. 2001. *Simone Weil and the intellect of grace*. Edited by Martin Andic. New York: Continuum.
- Hadot, Pierre. 2004. *What is ancient philosophy?* Translated by Michael Chase. Harvard University Press.
- Humphrey, Christmas. 2005. *A Popular Dictionary of Buddhism*. Curzon Press.
- James, Williams. 1950. *The Principles of Psychology*. Vol. 1. Dover Publications.
- Mccullough, Lissa. 2014. *The Religious Philosophy Of Simone Weil: An Introduction*, I.B.Tauris.
- Mole, Christopher. 2017. "Attention," *The Stanford Encyclopedia of Philosophy*, Edward N. Zalta (ed.), URL = <<https://plato.stanford.edu/archives/fall2017/entries/attention/>>.
- Nadler, Steven. 2020. "Baruch Spinoza," *The Stanford Encyclopedia of Philosophy*, Edward N. Zalta (ed.), URL = <<https://plato.stanford.edu/archives/sum2020/entries/spinoza/>>.
- Rozelle-Stone A. Rebecca and Lucian Stone. 2013. *Simone Weil and Theology*. Bloomsbury Publishing.
- Rozelle-Stone, A. Rebecca and Benjamin P. Davis. 2020. "Simone Weil," *The Stanford Encyclopedia of Philosophy*, Edward N.

- Zalta (ed.), URL =
 <<https://plato.stanford.edu/archives/fall2020/entries/simone-weil/>>.
- Springsted, Eric And Diogens Allen. 1994. *Spirit, Nature, and Community: Issues in the Thought of Simone Weil*. SUNY Press.
- Weil, Simone. 1951. *Waiting for God*. Translated by Emma Craufurd. New York: Putnam.
- Weil, Simone. 1956. *The Notebooks of Simone Weil*. Translated and edited by Arthur Wills. 2 Vols. New York: Putnam.
- Weil, Simone. 1968. *On Science, Necessity, and the Love of God*. Translated by Richard Rees. New York: Oxford University Press.
- Weil, Simone. 1970. *First and Last Notebooks*. Translated by Richard Rees. New York: Oxford University Press.
- Weil, Simone. 1986. *Simone Weil: An Anthology*. Edited and translated by Sian Miles. New York: Weidenfeld & Nicolson.
- Weil, Simone. 2002. *Lectures on Philosophy*. Translated by Hugh Prince. New York: Cambridge University Press.
- Weil, Simone. 2003. *Gravity and Grace*. Translated by Arthur Wills. New York: Putnam.
- Weil, Simone. 2005. *The Need for Roots*. Translated by Arthur Wills. New York: Putnam.

یادداشت‌ها

1. volition
2. Francis Herbert Bradley
۳. برای مطالعه بیشتر درباره خوانش سیمون وی از تمثیل غار افلاطون می‌توانید به Weil 2002 مراجعه کنید.
۴. برای مطالعه بیشتر در مورد ایده محنت از نگاه سیمون وی، می‌توانید به مقاله در دست انتشار «محنت در اندیشه سیمون وی» (موسوی اعظم و همکاران ۱۴۰۰) مراجعه کنید.
5. subject
6. self-knowledge
7. impression

8. self

9. Reflections on the Right Use of School Studies

۱۰. برخی از متفکران و برخی از شاخه‌های روان‌شناسی، آگاهی و توجه را یکی در نظر می‌گیرند. در اینجا نگارندگان مقاله بر مبنای نوشته‌های سیمون وی به این نتیجه رسیده‌اند که این دو را جدا از هم در نظر بگیرند در عین حال که با هم رابطه‌ای ضروری دارند.

11. Cosmic viewpoint

12. nature

13. spirit

14. Donald Broadbent

15. bottleneck

16. spotlight

17. will

18. gravity

19. Void

20. Self-ego

این دو کلمه در لغت‌نامه آیین بودیسم برابر با هم گرفته شده‌اند و self همان آتمن (atman) و non-self (یا non-ego) همان (anatman) در آیین بودایی است. لازم به ذکر است که سیمون وی نیز خود را همان ایگو می‌داند که تشکیل‌دهنده شخصیت (personality) است، یعنی همان وجه اجتماعی انسان که این نگرش باز مشابه تفکر بودایی است.

21. nihilism

22. obedience

۲۳. جهان خارج از خدا به معنای احتمال وجود جبرها است. وی این اصل احتمال (که بر مبنای قوانین ریاضیات است) را «شبهه اراده‌ها» یا همان «ضرورت» می‌نامد. خدا جهان را با هر آنچه در آن است - خیر و شر- بر اساس ضرورت آفریده، نه بر اساس مشیتش. پس، آفرینش نه آن گونه که سفر پیدایش بیان می‌کند خوب است و نه می‌توان گفت بد است، بلکه صرفاً متکی بر روابط و مناسبات ضروری است. در واقع نگاه سیمون وی همان طور که آورده شد در این زمینه بی‌شباهت با ضرورتی که اسپینوزا مطرح می‌کند نیست، با این تفاوت که اسپینوزا برای جهان هدف قائل نیست، اما سیمون وی برای جهان هدف قائل است، اما این هدف خارج از جهان است که همان خیر یعنی خداست.

۲۴. برای اطلاعات بیشتر درباره اصطلاحات جاذبه، تخیل و وهم، انقطاع، خود، من، لطف در نوشته‌های سیمون وی، به مقاله «فرآیند دریافت لطف الهی در عرفان سیمون وی» (موسوی اعظم و همکاران ۱۳۹۸) مراجعه کنید.

25. detachment

26. consent

27. happiness

28. good

۲۹. رویکرد کل‌نگرانه در این بخش از عبارت کاملاً مشهود است.

30. desire without object

31. intelligence

32. St. John of the Cross

کشیش و نویسنده اسپانیایی که به خاطر ادبیات عرفانی‌اش شهرت دارد.

33. the dark night of soul

۳۴. توجه خلاق (creative attention) یعنی حقیقتاً توجه خود را بر چیزی که وجود ندارد (خدا) معطوف کنیم. در باور سیمون وی، خدا در جهان خلقت غایب است تا سایر مخلوقات بتوانند وجود داشته باشند. همان طور که آمد جهان به مثابه غار افلاطون است و خدا که همان حقیقت است خارج از غار است، پس فرد باید توجهش را از جهان خلقت بردارد و به سمت چیزی که در غار وجود ندارد (خدا) معطوف کند. از نظر وی، نبوغ در چنین نوعی از توجه نهفته است.

35. Parable of the Good Samaritan

۳۶. اصطلاح Decreation در فلسفه و الهیات سیمون وی نقش محوری دارد، که نگارندگان این مقاله آن را «خلق معکوس» ترجمه کرده‌اند. مقاله‌ای تحت عنوان «خلق معکوس در الهیات سیمون وی» به قلم نگارندگان مقاله حاضر نوشته شده است که به فرآیند تحقق خلق معکوس و آثار و پیامدهای فردی و اجتماعی آن در اندیشه سیمون وی می‌پردازد و در مجله ادیان و عرفان در شماره بهار و تابستان ۱۴۰۰ به چاپ می‌رسد.

37. impersonality

38. Henry Finch